

# استبداد خاندان پهلوی، بلای

## جان ملاها!

هشتاد و چهارمین سالگشت بر آمدن رضا شاه بزرگ

### عاقبت هم استبداد خاندان پهلوی این رژیم را

### بزیر خواهد کشید

حد فاصل ۱۹۰۶ تا ۱۹۷۹ یعنی در اندک زمانی بیش از هفتاد سال ایران برآمده از مشروطه آنچنان چهره عوض کرد که اگر از پشت عینک ایدئولوژیکی به آن ننگریم، نظیر آن تحولات شتابناک و حیرت انگیز را در هیچ کشوری نخواهیم دید. این تحولات شگرف اما در دورانی ویژه از تاریخ پس از مشروطه بوجود آمد. زیرا مشروطه پس از انقلاب را باید به ادوار مختلفی تقسیم کرد که ما اینجا بدلیل تنگی جا آنرا به دو دوره تقلیل میدهیم. مشروطه پیش از ظهور سلسله پهلوی و نیمه مشروطه دوران پهلوی.

اینکه میگویند سلسله پهلوی مشروطه را رعایت نکرد کاملاً درست است. اما کار این تحلیلگران از آنجایی لنگ میزند که با عدم آگاهی به جامعه شناسی نوین و بدون توجه به سیکل و روند رشد جوامع در حال گذار حکمی نا عادلانه و غیر علمی صادر می کنند. عده ای نیز در طیف مشروطه و باز هم با عدم درک و شناخت با دفاع مطلق و کورکورانه و دگم تمامی مساعی و دستاورد های بی همتای پادشاهان پهلوی را به زیر سوال میبرند. بله! باید پذیرفت که تا پیش از ظهور پهلوی اول نظامی مشروطه داشتیم، اما نظامی غیرمتخصص، سنتی، ملوک الطوائفی، کاملاً در دست ملایان و به تبع آن ضعیف و ناکار آمد که حتی اختیار و اقتدار اداره پایتخت را نیز نداشت

بگونه ای که نه تنها پایتخت نشینان عادی، بلکه قوای دولتی را نیز اجازه دخول به دو محله قیطریه و زرگنده نبود. زیرا سفارتخانه های روس و انگلیس در این مناطق واقع شده بود. آنها حتی به وزیران کابینه دولت مشروطه ایران نیز اذن دخول بدین دو محله را نمیدادند، مگر

در مواقعی که خود آنها وزرا و وکلای ایران را برای تسلیم امریه صادره از لندن و مسکو فرا میخواندند. کار کشورداری آنچنان در چنبره مباحث حوزوی و رقابتهای ایل سالاری گیر کرده بود که عمر هیچ کابینه ای حتی به ۲ ماه نیز نمیرسید. قشر باسواد آنروزی که تعدادشان در هر محله پایتخت بتعداد انگشتان یک دست نیز نمیرسید آنچنان افسرده و مایوس بودند که بسیاری گوشه عزلت را بر سر و کله زدن با بقال و آهنگر نا آشنا به سیاست نشسته بر مسند وکالت در مجلس شورا ملی ترجیح داده بودند

شخصیت فرهیخته و کارکشته ای چون حسن مشیرالدوله پیرنیا که خود بدفعات در مقام نخست وزیری به اصلاح امور همت گماشته بود از اعمال نفوذ روحانیت و خوانین در مجلس و جلوگیری آنان از پیشرفت امور آنچنان دلزده و نومید گردید که برای همیشه از سیاست کناره گیری کرد. مردم برای مشروطه هزینه های زیادی را پرداخته و از آن توقعاتی داشتند. لیکن با صبری یک و نیم ده ای نیز هیچیک از آن توقعات برآورده نشده و کوچکترین گشایشی در کار خود و جامعه ملموسشان نبود. نه امنیتی، نه عدالتخانه ای که در واقع خواست اصلیشان بود و نه هیچ پیشرفتی. همه غمزده. تمام مردم امید باخته و همگی هم کاملاً سرخورده. در آن دورن جمله ای در میان مردم باب شده بود که هرکسی بدیگری میرسد برای نشان دادن تاسف و تأثر و تسکین آلام خود همان جمله را بزبان میآورد (دیگر فایده نداره!) این جو آن فضای غمزده بود. همه بدنبال یک ناجی بودند. در پی یافتن شخصیتی محکم و جسور که بتواند زیاده در بند قانون و ماده و تبصره نباشد و با اقتدار به اصلاح آن وضعیت فلاکتبار همت گمارد

گرچه قیاس مع الفارق است، اما آن دوران را شاید بشود به نوعی با دوران ظهور محمد خاتمی قیاس کرد، خاتمی اما مرد میدان نبود. همه از خاتمی انتظار اقتدار و خروج از دایره تنگ قوانین و ساختار ابتر حکومت را داشتند. او چون پای از دایره نرم و قانون بیرون ننهاده به لقب خیانت و لابی مفتخر شد و رضا شاه چون به نیاز زمان و مردم پاسخ مثبت داد و خروج کرد لقب قلدر و قانون شکن دریافت کرد. در این دوره هم عده ای از شاهزاده رضا پهلوی می خواهند که بدون توجه به خواست سایر گروهها خود دولت در تبعید تشکیل دهد و اراده خود را بر کل ایرانیان تحمیل کند، و چون ایشان به چنین خواسته ای گردن نمی گذارد به سستی و بی عملی محکوم می گردد. اگر هم گردن بگذارد مخالفین تا قیام قیامت او را فاشیست و نوکر آمریکا خواهند خواند. امان از دست این ملت ما

رضا شاه پهلوی بیش از آنکه علت باشد معلول بود. معلول نیازی تاریخی مربوط به دوران خاصی از حیات اجتماعی مردم ما. تاریخ ظهور فردی رضا شاه مانند را می طلبید. و بالاخره

هم می آید، نظامی فردی دلیر و وطنخواه، کم سوادى از هر پرسوادى مترقى تر، رضا خان میر پنج، خود ساخته مردى از مازندران که نه به سبب وابستگى به دوله ها و سلطنه ها و یا سفارش عم و عمو، بل از سر لیاقت و با مدد پشتکار تا درجه امیری رسیده است. مردى که خود گفته بود همه ی جوانى را برای حفظ ناموس این مردم در کوه و کمر؛ پای پیاد و یا سوار بر اسب با یاغیان و اشرار جنگیده ام و هر آنچه خوشى های زندگى بود را در کوه و کمر تشنه و گرسنه به پای حفظ این سرزمین تاریخی ریخته ام. او آمد، اما نه برای ادامه همان راه اسلاف و رسم پیشین که ارمغانى بجز از هم گسیختگى کشور و فقر و فاقه برای مردم تا آنزمان ببار نیاورده بود، او آمد تا کارى کارستان کند، کارى سواى دیگران، حتى اگر خود نیز مى خواست قادر نمى گردید زیاده در بند قانون و مقررات باشد

اصلاً محیط اجتماعى و نیاز زمانه بوى چنین اجازه اى نمیداد. با برآمدن وی اصولى از قانون اساسى مشروطه بتدریج رنگ مى بازد، در عوض رضا شاه آنچهان دولتى مقتدر و نوگرا در ایران بوجود مى آورد که فقط و فقط در یک دوره کوتاه ۱۶ ساله ایران را به اندازه چند قرن نو سازی و مدرن کرده و بجلو مى برد. خدمات باور نکردنى و چشمگیر و بی نظیر رضا شاه را حتى دشمنان خونین خاندان پهلوى نیز تحسین میکنند. رضا شاه معمار معجزه گری بود که از هیچ و پوچ همه چیز ساخت. او را اگر زور گو خوانده اند کاملاً درست است، اما وی برای خیانت به ایران زور گویی نکرد، بلکه برای نجات مردم کشورش از پسماندگى و بد بختى بود که از زور در پیش بر کار استفاده میکرد. رضا شاه متوجه شده بود که کشور باستانی ایران که روزى مهد تمدن بود به چه فلاکت و بیچارگى دچار گردیده، وی از این مسئله بسیار رنج مى برد و احساس سرافکنندگى میکرد، با این روحیه هر آنچه را که میتوانست برای پیش راندن جامعه انجام میداد حتى با زور و تهور

او یکبار به محمدتقى بهار (ملک الشعرا) گفته بود مملکت پیشرفت کند و مردم از این نکبت نجات پیدا کنند، بگذارید هرچه که مى خواهند مرا بنامند! رضا شاه با هیچ کس خصومت شخصى نداشت، او حتى دشمنانش را نیز از تدریس در دانشگاه و طبابت و حقوق فردى محروم نکرد. بلافاصله پس از جلوس عفو عمومى داد و برای اولین بار در تاریخ ایران انتقال قدرت بدون خونریزى و انتقام گیرى را انجام داد. او حتى محمد حسن میرزای ولیعهد را نیز با جیب پر پول و محافظ از ایران به فرانسه فرستاد. پهلوى اول کسى بود که به سنت دیرین اما چندان آوار حرمسرا دارى خاتمه داد. پس از انقراض قاجاریه نه تنها حتى یک نفر از قاجار را نکشت بلکه از آنها در مقامات بالا نیز استفاده کرد، خود گفته بود اینها با پول این ملت گرسنه درس خوانده اند و باید به این مردم خدمت کنند

در جوانمردی او همین بس که به محض رسیدن به پادشاهی دستور داد استخوانهای کریمخان زند را در آورند و با احترام به شیراز انتقال داده بخاک سپارند و برای آن پادشاه خدمتگذار آرامگاهی در خور بنا کنند، زیرا آقا محمد خان قاجار از فرط خشم و نفرت دستور داه بود که جسد کریمخان را در آورده به تهران بیاورند و در جلوی درب ورودی کاخ گلستان چال کنند که او هر روز چند بار از روی آنها رد شود یا بقول خود آنها را لگد کند و به وی بی احترامی کند.

اگر آقای خمینی بار ها گفت که "ما هر چه می کشیم از دست آن پدر و پسر است" کاملاً حق داشت، چرا که آن پدر و پسر میراث هایی از خود بجای گذاردند که در نبودشان هم رژیم آقای خمینی را در بعد فرهنگی به سختی شکست دادند. رژیم اسلامی هر چه سعی کرد از ما سعودی و افغانستان و زنگبار و سودان بسازد موفق نشد

رژیم او حتی فقط در مسئله حجاب وامانده است و هرچه می کوشد حریف زن ایرانی نمی شود و به زانو در آمده. او متوجه شده بود که آن پدر و پسر حتی در فقدان فیزیکی خود هم همچنان در جامعه ایران حضور دارند و مانع پذیرش افکار قرون وسطایی وی از سوی مردم هستند. تا پیش از ظهور سلسه پهلوی وضعیت اجتماعی ایران، به ویژه وضع اسفبار زنان، نوع آموزش و پرورش و بطور کلی پسماندگی فرهنگی ما دقیقاً مانند افغانستان و کویت و یمن و سعودی بود، اگر امروز مدنیت ما ابدآ قابل مقایسه با آن ملت ها نیست اینرا مدیون استبداد پادشاهان پهلوی هستیم. آقای خمینی وقتی گفت «فرهنگ ما را آلوده کردند اینها» اشاره به آن فرهنگ جاهلیت داشت که پهلوی ها آنرا زیر و زبر کردند، نه آنکه چپ ها و به اصطلاح روشنفکران خیال کردند که منظور وی فرهنگ سوسیالیستی و یا لیبرال دموکراسی است

این نیز نا گفته نماند که استدلال پول نفت باعث رشد شهریگری ما شد از بیخ غیر منطقی است، با توجه به میزان جمعیت، عربستان سعودی دو برابر، کویت بیش از سه برابر، عراق بیش از دو نیم برابر و بعضی از شیخ نشین ها حدود پنج برابر ما در آمد نفتی داشتند، با این وجود در بعضی از این ممالک هنوز هم نه تنها یک دانشگاه غیر اسلامی عرفی و مدرن وجود ندارد که در بعضی از آنها زنان حق رانندگی که هیچ حتی اوراق شناسایی مستقل از پدر و یا شوهر خود نیز ندارند. رژیم جمهوری اسلامی بر اساس آمار خود در ۲۵ سال بیش از پنج برابر دوران ۵۳ ساله پهلوی اول و دوم نفت فروخته اما ما را ۲۰۰ سال به عقب برده

متأسفانه ما مردمی مطلق اندیش هستیم هیچ چیز اما مطلق نیست، هر پدیده سود و زیاتی دارد

که با مقایسه آنها میتوان مفید و مضر بودنش را به اثبات رساند. رژیم سابق نیز از این قاعده مستثنی نیست. کسانی که بنام روشنفکر رضا شا را قلدر و زورگو خطاب میکنند به چند نکته توجه ندارند، اولاً که همین روشنفکری خود را از همان قلدری رضا شاه دارند که در هفتاد سال پیش با شجاعت در برابر متحجرین و فحش و فتوا ایستاد و حکم کافر بودن را بجان خرید و سنگ بنای دانشگاه و سیستم آموزشی علوم جدید و مدرن را در ایران پی ریزی کرد، ثانیاً هر پدیده و رخدادی را باید با توجه به نرم ها و ظرف زمانی و مکانی آن به داوری نشست. حکم صادر کردن با عقل امروزی در مورد مسائل دیروز نشانه عدم آشنایی با پایه ای ترین اصول علوم انسانی است. زمانیکه رضاشاه در ایران پادشاه بود حتی دموکرات ترین کشور ها نیز رهبرانی هزار بار خودکامه تر از وی داشتند، رهبرانی که حتی یکصدم خدمات رضا شاه را به مردم و کشور خود نکردند، با این وجود هیچیک از آن ملت ها اینگونه با چهره های سیاسی یشین خود بی انصاف و نسبت بدانها بد دهان نیستند. زمان رضا شاه ایتالیا موسولینی را داشت، آلمان هیتلر را، اسپانیا در دست ژنرال فرانکو بود و یونان حتی تا سالها پس از آندوران در دست سرهنگ های آدمکش و دزد و ...

بروی کار آمدن پهلوی دوم مشروطه کامل را از نو احیاء کرد لیکن چند صباحی طول نکشید که ایران دچار هرج و مرج و از هم گسیختگی شد. بطوریکه همسایه شمالی بوسیله ۳۰ هزار سرباز حاضر خود در ایران و عوامل بظاهر ایرانیش با قلدری و تجاوز نطفه دو جمهوری را در شکم پادشاهی ایران کاشت. رژیم شاهنشاهی گذشته چند بار سعی کرد که مردم را هم در تعیین سرنوشت خود سهیم سازد اما هم خود اراده لازم را نداشت و هم اینکه اصلاً اپوزیسیون چیزی جز تخریب و حتی خیانت می دانست

**پادشاهان پهلوی معصوم و قدیس نبودند، اما علی رغم تمامی لغزشهایی که داشتند از خدمتگذار ترین و ایران دوست ترین پادشاهانی بودند که تاریخ ایران بخود دید. اگر بتوانیم عینک ایدئولوژی را از چشم بردایم و متمدانه و با اخلاق تاریخ را مرور کنیم متوجه خواهیم شد که میهن ما پس از غروب تمدن کهن خود هرگز آن شوکت و عظمت اعتبار و نام نیکی را نداشت که ما در دوران سلسله پهلوی شاهد آن بودیم**

بنده حتی دیروز هم میانه خوشی با دیکتاتوری نداشتیم و از ناراضیان رژیم پیشین بودم، امروز که دیگر ابداً فصل دیکتاتوری در جهان گذشته است. با این وجود با توجه به آشنایی اندکم به تاریخ ایران و جریانهای خانگی چون حزب وابسته به شوروی و خرابکاران تعلیم دیده در اروگاههای دشمنان تاریخی ایران، با عنایت به نرم های زمان معتقدم که ما هر چه داریم از

سلسله پهلوی است. اطمینان دارم در آن دوران سرخوردگی مردم از مشروطه اگر پهلوی اول نبود رژیم چو ن جمهوری اسلامی یعنی مشروعه پنجاه سال جلوتر بر روی کار می آمد و بدلیل عقیماندگی فرهنگی ایران ای بسا که دو یست سال هم دوام می آورد. در این نکته نیز تردید ندارم که اگر پهلوی ها نبودند ما در حال حاضر بلحاظ مدنیت و تجدد در ردیف سعودی و یمن و سوریه و یا در بهترین حالت مصر و عراق بودیم. با چنین نگرشی است که **خدمات**

## پادشاه پهلوی را بسیار ارج می

نهم، حتی آنچه را که کین ورزان بدان استبداد خاندان پهلوی  
نام داده اند

از ثمرات همان استبداد و یا بقول مغرضان قلدری است که ملت  
مدنیت و رفاه دیده دوران پهلوی رژیم

جمهوری اسلامی را بیچاره کرده اند. گرچه پهلوی ها حتی  
اجسادشان هم در ایران نیست، اما با چشم دل چو نیک

بنگرم نفس و روح آنها را در همه جای ایران حس خواهیم  
کرد. این رژیم یک دشمن اصلی دارد که آنهم استبداد خاندان  
پهلوی است، همان

استبدادی که با زور ملت ایران را بیدار کرد و با زور هم آنها  
را با سواد و متجدد

کرد، عاقبت هم همان استبداد خاندان پهلوی است که رژیم  
بسیار پسمانده از مردم را از پای خواهد افکند، پس درود بر  
استبداد خاندان پهلوی

سپهر

حزب میهن